

اشکال من بکابینه فعلی اساسی تر از اعتراضاتیست که ببعضی از اعمال اودارم . هیئت دولت بطرزى که تشکیل یافته صلاحیت اداره امور مملکت را ندارد . اولاً خود رئیس دولت این نوبت برخلاف دفعه پیش با بند وبست و کلاء روی کار آمده ، یعنی پیش از آنکه در مجلس بایشان رأی تمایل بدهند با متوایان سازش نموده و سپس رأی تمایل داده اند و چنین نخست وزیری البته آزادی عمل و اقتدار ندارد . بملاوه معنی این کار معلوم است و عمل بعدی ایشان نیز آنرا تائید میکند ، یعنی این نوبت برخلاف دفعه پیش آقای حکیمی خود اظهار میل نمودند که و کلاء صورت نامزد های خود را بایشان بدهند ، یعنی قبـول تحمیلات فرمودند !

کابینه را هم دیدیم چگونه تشکیل شد و البته وزرائی که بایند وبست و کلا آمده اند مانند رئیس دولت آنها هم اختیار ندارند . . . . . ( د . د . )  
( خلاصه مقاله مندرج در کیهان )

## بی سیاستی ایران

### ولزوم قطعی تغییر هیئت حاکمه

« ما را بمستی افسانه کردند »

« پیران جاهل ، شیخان گمراه ، »

در این کشور متاسفانه در اثر سوء سیاست دولت همه چیز سیاسی خلاف راستی ، درستی و حقیقت است . همانگونه که در مجالس عزا دست جلو چشم نگاه داشته « تباکی » یعنی گریه مصنوعی میکنند همه کار رجال غیر صالحی که سالهاست زمام مملکت را در دست دارند دروغ ، ظاهر سازی و مصنوعی میباشد . . . . . همین بیان بی شائبه مرا ممکن است سوء تعبیر کنند و بگویند فلانی به « مذهب » توهین کرده است چنانکه یکبار دیگر موقعی که من معاون وزارت فرهنگ بودم مرتجمان خلط مبعث کردند . این نوبت پیش از آنکه آنها مطلب مرا مسخ و سوء تعبیر نمایند خود بگویم که مقصود من مجاس عزای حضرت سیدالشهدا نیست بلکه مجالس سوگواری عادی میباشد . . . . .

این گریه و شیونها برای آذربایجان که جلو چشم حکومت اجرا میشود بر خلاف مصلحت و از بی سیاستی محض است . اکثر اینها همان اشخاصند که چندماه قبل موقعی که من يك مقاله علیه ترکهای عثمانی و وحدت آذربایجان با ایران در مجله آینده نوشتم باشاره سفارت ترکیه مرا مجبور بکناره گیری از فرهنگ نمودند .

اقدام اساسی راجع بوحدت ملی ایران بایستی اقل بیست و چند سال پیش شروع میشد

همان موقع که من مقالات خود را در آن باره مینویشتم و از خطر زرد و سبز و زبان ترك و تازی سیاستمداران خودمان را آگاه میکردم و دولت را دعوت مینمودم که اقدام اساسی در ترویج فرهنگ ملی و استحکام بنیان ملیت ایران بنماید.

اجازه دهید قبلاً چند سطر از يك مقاله كه در اوائل سال ۱۳۰۴ یعنی در حدود بیست و يك سال پیش در همین خصوص در مجله آینده نوشته‌ام نقل كنم و سپس بی مطلب گیرم.

«..... منظور از كامل كردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود، ملوک الطوائفی کاملاً از میان برود، کرد و لر و قشقایی و عرب و ترك و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته هر يك به لباسی ملبس و بزبانی متکلم نباشند..... بمقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر میباشد. اگر وحدت ملی خود را تکمیل نکنیم یعنی همه را بتمام معنی ایرانی ننماییم آینده تاریکی در جلو ماست. آنها که بتاریخ و زبان و ادبیات و مذهب خود علاقه دارند باید بدانند اگر رشته وحدت این مملکت از هم گسیخته شود هیچ باقی نخواهد ماند. پس باید همه یکدل و یکصدا بخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و بتدریج جای زبانهای بیگانه را بگیرد. این کار میسر نمیشود مگر بوسیله تأسیس مدارس ابتدائی در همه جا، وضع قانون تعلیم اجباری و مجانی و فراهم آوردن وسائل اجراء آن. تدریس زبان فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت چاره اصلی و قطعی است. باید بوسیله ساختن راههای آهن روابط سریع و ارزان میان نقاط مختلف مملکت دایر نمود تا مردم شمال و جنوب، مشرق و مغرب بیشتر بهم آمیخته شوند، باید هزار کتاب و رساله دلنشین کم بها بزبان فارسی در تمام مملکت بخصوص آذربایجان و خوزستان منتشر نمود. باید کم کم وسیله انتشار روزنامه های کوچک و ارزان قیمت محلی بزبان ملی در نقاط دور دست مملکت فراهم آورد. تمام اینها محتاج به کمک دولت است و باید از روی نقشه منظمی انجام شود. در اجرای این مقصود است که ما فعلاً بسهم خود بهای مجله آینده را در آذربایجان ارزانتر از تهرانت قرار دادیم (در طهران سالیانه ۳۰ ریال در آذربایجان ۲۵ ریال با وجود خرج پست!) میتوان بعضی ایلات فارسی زبان را بنواحی بیگانه زبان فرستاد و در آنجا ده نشین کرد و در عوض ایلات بیگانه زبان آن نقاط را بجای آنها بنواحی فارسی زبان کوچ داد و ساکن نمود. اسامی جغرافیائی را که بزبانهای خارجی و یادگار ناخت و تاز چنگیز و تیمور است باید با اسامی فارسی تبدیل کرد. باید مملکت را از لحاظ اداری مناسب مقصود تقسیمات جدید نمود و اسامی خراسان و بلوچستان و فارس و آذربایجان و کردستان و غیره را ترك گفت ...

دولت می تواند استعمال السنه بیگانه را تا آنجا که ممکن است در قشون ، ادارات و محاکم خود منع نماید .

مسلماً این اقدامات که فقط از لحاظ سیاست داخلی است مربوط بهیچ دولت خارجی نمی باشد . . . . این اقدامات را باید وقتی و طوری نمود که اشکالات مهمی نداشته باشد یا اقلاً دولت کاملاً برفع آن قادر باشد ، وگرنه با بی احتیاطی ممکن است نتیجه معکوس گرفت . . . .

از طرف دیگر ما معتقدیم هر اندازه بتوانیم اساس امنیت و صلح را بوسیله برانداختن اختلافات داخلی در مملکت خود محکم نمائیم با استقرار صلح عمومی عالم خدمت کرده ایم . ما ابدأ افکار « امپریالیستی » نداریم و طرفدار تمایلات خیلی تند ملی یا بگفته فرانسویها « شوی نیزم » که در بعضی ممالک مخصوصاً عثمانی رواج زیادی دارد نیستیم و نمیخواهیم در مملکت خود از آن تقلید کنیم ، مثلاً وقتی صحبت از تکمیل وحدت ملی خود مینمائیم هیچ طبعی نداریم که بغداد ، بخارا ، موصل ، بادکوبه ، گنجه ، ایروان ، بخارا هرات ، کلات و غیره که وقتی جزء مملکت ما بوده ، همزبان ، همزاد یا هم کیش ما هستند و ما در آنجا « حقوق تاریخی » داریم در قلمرو ایران داخل شود . کس شنیده است که ما بهوای دست انداختن بآن نقاط تبلیغات و اختلال بنمائیم ، در صورتیکه دیگران در مملکت ما هر وقت هر چه توانسته کرده اند . راستی بعقیده نگارنده ایران نباید خارج از حدود امروزی خود نظر سیاسی داشته باشد . فقط جائز خواهد بود که بترویج زبان و ادبیات خود در ممالک خارجه توجه داشته باشیم . . . .

بدوا از خوانندگان محترم معذرت میخواهم که خود را مجبور دیدم نقل از قول خود بکنم و مطالبی را که متجاوز از بیست سال پیش نوشته بودم تکرار بنمایم .  
اینک اضافه کنم که همان اوقات روزی نگارنده باتفاق آقایان دکتر علی اکبر سیاسی دکتر مشرف نفیسی ، اسمعیل مرآت و محسن رئیس که ما پنج نفر هیئت مدیره حزب « ایران جوان » بودیم و غیر از من چهار نفر دیگر وزیر شدند بحضور شاه مرحوم که هنوز بسلطنت نرسیده بود رفتیم . ( در مقاله دیگر شرح خواهم داد « چرا و چگونه بازیگر عصر طلائی نشدم ! » ) تمام مطالب بالا با اصلاحات دیگر طی بیان مفصلی از زبان من بگوش شاه رسید فراموش نمیکنم که بما فرمود : « جرائنها همه اینها خواهد شد ! » و ما حقیقه امیدوار شدیم . . . . بلی تمام این منظور ها پرداخته شد اما بطور غلط و مضر ، ساختگی و قلابی ، و بدست اشخاصی که اصلاً این مطالب را نمیدانستند و نمیفهمیدند !

ملی کردن زبان را باین تعبیر کردند که فرهنگستانی بسازند و لغات « ملی » فارسی جدید جعل کنند و باین طریق نه تنها کمکی بترویج زبان فارسی ننمودند بلکه در افغانستان که بکر از کشورهای قلمرو زبان فارسی است بکمک این عنوان و بهانه فکری ایجاد کردند

که زبان محلی «پشتو» تقویت و ملی و رسمی شود (رجوع شود به جله کابل) تغییر لباس را بدون اقدامات مقدماتی مناسب و مقتضی طوری دادند که باعث گرانگی زندگی اجتماعی بدون درآمد کافی گردید. مردم، مخصوصاً کارکنان دولت، نتوانستند از عهده آن برآیند و در نتیجه تمام مفاسد اخلاقی از فسق و فجور، رشوه و اختلاس و کلاه برداری رواج یافت. مردمی که نمی توانستند لباس های مختلف «رسمی» و «ژاکت» و «فراک» و «اسمکینک» و غیره که قیمت آنها بصد ها و هزارها تومان بالغ میشد برای خود و خانمهای خود در جلو چشم و هوشمی زنانه تهیه کنند بفساد کامل گرا افتدند و کشور را بورطه هولناک فساد و فحشاء افکندند! راه آهن راهم بمنظور دیگر ساختند، فایده آنرا بیگانگان بردند و برای ما فقط مظلّمه و مصیبت ماند.

رفع ملوک الطوائفی و جابجا کردن ایلات را همچنان که دیدیم طوری انجام دادند که صد درصد بضرر مملکت تمام شد. باین بهانه ها ثروت و دارائی خوانین و سرحد داران بزرگ ایران را امیر لشکرها ببارت بردند و طوائف بیچاره را از خانه و آشیانه بدون نقشه بدون نیهیه مقدمات و بدون مقصود صحیح آواره کردند و بدین طریق قسمتی از مردم یعنی ثروت حقیقی مملکت را از میان بردند.

تقسیمات جدیدی در مملکت تحت استان یک و دو و غیره دادند باز بدون نقشه صحیح و بدون رعایت نکات اساسی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که اصلاً اولیای امور این مطالب غامض سیاسی را نمیفهمیدند... و هنوز هم نمیفهمند!

بر ایالات جدید که مناسب بود به شهرستانهای کوچک با اسمهای تازه تبدیل شود فقط شماره گذاشتند و نامهای خراسان و آذربایجان و فارس و غیره که مقتضی بود، بدلائلی که اکنون مجال شرح آن نیست، از میان برود فقط مانند «مدی» و «اریانا» و غیره در تاریخ باقی باشد همچنان بجای ماند.

وقتی هم خواستند زبان فارسی را در آذربایجان ترویج کنند مامورین دولت چنان رویه توهین آمیزی پیش گرفتند که موجب انزجار تبریزیان گردید.

تعلیم عمومی و اجباری و مجانی را که قانونی برای آن گذراندند و بودجه ای گرفتند چون مقصود فقط ظاهر سازی بود پولها را نفله کردند و در حقیقت مدارس تازه مفیدی ایجاد نمودند بطوری که امروز جلو چشم همه در همین طهران مرکز مملکت به اندازه دانش آموز مدرسه و معلم و کتاب نداریم! من چون خود سال گذشته در وزارت فرهنگ بودم و باین مسائل از نزدیک آشنائی دارم متوجه شدم که مقصود از تعلیمات عمومی فقط داشتن اسم آنست نه حقیقت. شاید بمن ایراد بگیرند که تو خودت معاون آن وزارتخانه بودی پس در مسئولیت امر شرکت داشتی و چرا نکردی. ولی این ایراد بمن وارد نیست زیرا وزیران وزارتخانه دیگران بودند و یک نفر معاون برخلاف سیاست دولت نمی تواند کاری بکند، فقط در صورت عدم سازش او بادستگاه حکومت بپیل یا اجبار بکنار می رود چنان که من هم رفتم.

فرهنگ کشور هم مانند امور اقتصادی و اجتماعی آن از سیاست عمومی دولت جدا شدنی نیست! من در مسئولیت مستقیم داشتم چنین نمی شد و چون می بایست چنین بشود بمن هم مسئولیت مستقیم ندادند. بقول خواجه نصیر طوسی:

«هر چیز که هست آنچنان می باید هر چیز که آنچنان نمی باید نیست!»

## هلت مخالفت من با کابینه آقای حکیمی

یکی از روزنامه نویسانی که با من دوست ولی با آقای حکیمی دوست تر و زبان ایشان می باشد و در وطن پرستی او هم شکمی ندارم طی مقاله ای که بقصد من نوشته از جمله می نویسد :

«... به آقای حکیم الملك اظهار علاقه می کرد و آقای حکیمی نیز همیشه حتی در غیاب از اظهار علاقه با ایشان خود داری نمی نمود ولی منتظر بود که ایشان را در کابینه شرکت دهد و وارد «متن سیاست» نماید. همینکه آقای حکیمی کابینه خود را معرفی کرد و معلوم شد ایشان در «متن سیاست» نیستند فوراً بفاصله يك روز شروع بمقاله نویسی کرده.... میخواستیم در خانه موضوع دیگری را بعرض دوست محترم و گرامی خود برسانیم تارفع گله و شکایت او گردد و آن این است که آقای حکیمی در انتخاب تمام وزرای خود آزادی مطلق نداشتند که هر که را بخواهند وارد کابینه کنند و برای امکان همکاری با مجلس مجبور شدند که بسیاری از نظریات و تمایلات خود را فدای این سیاست نمایند...»

اولاً اشتباه همکار محترم اینست که تصور کرده اند مخالفت من با کابینه آقای حکیم الملك برای این است که مرا وارد «متن سیاست» نکرده اند. همانطور که در کیهان روز دیگر شرح دادم «متن سیاست» دو قسمت دارد: مثبت و منفی.

وجود امثال بنده اگر در قسمت مثبت برای مملکت ممکن است اثرات بیشتری داشته باشد مسلماً برای شخص خودم بودن در قسمت منفی آن لذت بخش تر است. پس بنابراین، حال که من مجدداً قلم بدست گرفته وارد صحنه شده ام در «متن سیاست» هستم. این که نوشته اند بفاصله يك روز پس از تشکیل کابینه بمخالفت بادولت برخاسته ام این هم مطابق با واقع نیست. صرف نظر از مقالات سیاسی من در مجله آینده از یکسال پیش که تماماً مخالفت با هیئت حاکمه (از مجلس و دولت) بوده، قبل از تشکیل کابینه آقای حکیم الملك نوشتم که من با هر حکومتی بروی اصول غلط فملی تشکیل شود مخالفم و آتقدر مفاسد سیستم و اشتباهات هر کابینه تشکیل شده با این سیستم را خواهم نوشت تا آن کابینه سقوط کند و این عمل را عین وطن پرستی میدانم.

ایراد من با آقای حکیم الملك این نیست که چرا مرا وارد کابینه خود نکردند، اعتراض این است که با تجربیاتی که شده بود و تذکراتی که جرائد دادند که مداخله و کلاء در تعیین وزراء باعث این می شود که نه دولت تناسب داشته باشد، نه استقلال فکر و نه بالنتیجه اقتدار که شرط لازم هر حکومت است چرا ایشان اعتناء نکردند. شما می گوئید مجبور بودند، ما میگوئیم اولاً چنین اجباری قانوناً نداشتند و در این موقع مخصوص که سیاست اقتضا کرده بود شخص ایشان بیایند علامه مجبور نبودند و بفرض که چنین اجباری احساس می کردند نمیایست مسئولیت تشکیل کابینه را عهده دار شوند. ما میدانستیم و نوشتیم که این کابینه پس از یکماه متشنج می شود و قادر نیست خدمتی انجام دهد و اکنون شده است دعوی ما با شخص آقای حکیم الملك نیست. ما با این سیستم سیاسی و با این هیئت حاکمه که موجب بدبختی ایران شده است طرفیم. این سیستم سیاسی باعث این شده که مردان صالح از امور برکنار و اشخاص فاسد سوار بکار باشند و همه را بحق ناراضی کرده است.

بخاطر دارم روزی آقای تقی زاده در برلین بمن می گفتند که گاهی دیده شده اشخاص خیلی وطن پرست بر حرارت مایوس و حتی دشمن مملکت شده اند. من آن وقت خیلی جوان بودم و معنی حرف ایشان را درست نمیفهمیدم، یعنی نمی توانستم درک کنم چگونه ممکن است یک مرد وطن پرست دشمن مملکت خود بشود. در این بیست و چند سال توقف در ایران چیزها دیدم و فهمیدم ایشان که در آنوقت از من مجربتر بودند چه می گفتند. دیدم جوانهای پرشوری را بیپناه های مختلف در سیاه چالها انداختند، دیدم مردان شایسته ای را بوسائل گوناگون از امور اجتماع دور کردند و دماغ سوخته نمودند. همین آقای پیشه وری را که اکنون در آذربایجان علم طفیان بر افراشته بدون هیچ جهت بمجلس راه ندادند. همه اینها اشتباه و بعضی از آنها خیانت و جنایت بود که همین هیئت حاکمه مرتکب شد.

خود من وقتی بایران آمدم در یزد نامزد انتخابات بودم دولت نظر بدیگری داشت و بوسیله عمال خود مداخله می کرد. توسط آقای مشار الملک بشاه پیغام دادم که در یزد آزادی نیست دستور عدم مداخله بدهند. جوابی که بمن داده شد میدانید چه بود؟

(اگر «شانس» داری انتخاب می شوی) منم چون میدانستم شانس ندارم منصرف شدم و آقای دکتر طاهری در عوض من انتخاب شدند.

اینک که سخن از انتخابات بمیان آمد یک سردیگر را هم فاش کنم تا هم از یک مرد شریف وطن پرست یادی کرده باشم و هم اوضاع اسف آور ایران را بیاد بیاورم.

آقای سرتیپ حبیب الله خان شیبانی والی و فرمانده قشون فارس بود ولی چون مرد ایران دوستی بود بحسب گرفتار شد. مرا بیشتر بوسیله مجاه آئنده میشناخت که مشترک آن بود اظهار علاقه مینمود. پس از آن که از حمس درآمد و چند سال گذشته بود روزی من بدیدنت او رفتم. ضمن صحبت اظهار داشت: وقتی والی فارس بودم و می بایست انتخابات مجلس در آنجا بشود شاه از من اسامی اشخاص مناسبی خواست، از جمله اسم شماره را دادم.

من از این جریان آگاه نبودم ولی همین که انتخاب نشدم دلیل بر این است که «شانس» نداشته ام.

در دوازده سال پیش رئیس اداره حقوقی و اقتصادی وزارت دارائی بودم. همین آقایان زریان و هژیروزراء کابینه فعلی، اعضاء اداره من بودند و هر کدام چندین بار وزیر شده ولی مرا نگذاشتند حتی معاون یک وزارتخانه باشم! پنج شش نفر از شاگردان من، موقعی که استاد مدرسه علوم سیاسی بودم، (مانند آقایان دکتر کیان، فرهودی، دکتر زنگنه و غیره) اکنون وکیل مجلس هستند ولی نگذاشتند من بآنجا راه یابم.

دیگر بقول مرحوم شاه سابق چه «شانس» داشته باشم که آقای حکیم الملک مرا وارد کابینه خود کنند و برای چه چنین انتظاری داشته باشم. من البته کسی نیستم که باوجود همه ناکامیها و مخالفتها که بامن شده از وطن پرستی دست بکشم و خدای نخواست دشمن ایران شوم، اما اقلاً مخالف این هیئت حاکمه میگردم.

اینها دیگر « بی سیاستی » دولت نیست ، بلکه « سوء سیاست » است . شما با این رویه همه را عاصی و طاعی می کنید . کسانیکه بوطن پرستان منتقد و شاکیان این هیئت حاکیه اندرز میدهند که مخالفت نکنند خوبست بآن آقایان که زمامدار هستند نصیحت بدهند تا این اندازه بصالح حقیق مملکت بشت بانزید .

کسانی را که در این مقاله اسم بردم جز مرحوم شاه سابق همه زنده و شاهد هستند . غرض آن که يك کلمه نادرست یا مبالغه در آنچه گفتم نیست و خدای نخواستہ قصدم توهین بهیچ يك از آنها چه همردیف های گذشته خود چه اعضاء سابق اداره من یا شاگردان عزیزم نبوده است ، زیرا من هم بنوبه خود عضو و شاگرد دیگران بوده ام . خیلی خوشوقتیم که آنها تمام مراحل ترقی را سپر کرده اند . فقط خواستم همکار محترم خود را که خیال کرده اند برای این که از طرف آقای حکیمی دعوت نشده ام از ایشان رنجیده ام از اشتباه بیرون آورم .

مدت‌هاست میدانم که « شانز » ندارم و در « متن سیاست » هم هر وقت وارد شوم مجبورم دل منگی را بدست گیرم . . . . آن را هم اگر بگذارند ، ولی آنرا هم نمیگذارند . . . . ( د . ا ) (مقاله مندرج در کیهان)

مستر برنسی ، وزیر خارجه  
جدید آمریکا



مستر یوین ، وزیر خارجه  
جدید انگلیس

